

پول، سیاست، طبقه

بخش اول^۱

درباره درایت طبقاتی طرفداران پاکیزگی جنبش کارگری

بهمن شفیق

۲۸ بهمن ۱۳۸۵ - ۱۷ فوریه ۲۰۰۷

انتشار مطلبی سخیف تحت عنوان "هشیاری بیشتر در مورد ایادی و محللین ایرانی سالی‌داریتی سنتر آمریکا" (از این پس: "ایادی و محللین") با امضاء مستعار "کارگر فقیر" در سایتی نه چندان خوشنام نقطه حقیض موقت سیر قهقرائی بخشی از فعالین چپ ایران در خارج کشور را به نمایش گذاشت. افترا نامه مزبور با حمله به نوشته ای شروع می کند که یک فعال جنبش کارگری از داخل کشور منتشر نموده و در آن نسبت به رواج روشهای تهمت و افترا هشدار داده است. پرداختن به جزئیات این افترانامه نه لازم است و نه مفید. این مطلب سخیف تر از آن است که مورد نقد قرار گیرد. با این حال همین مطلب کوتاه با روشنی تمام چهره عریان و بزک نشده و مضمون واقعی تلاشهایی را نشان می دهد که زیر پرچم دروغین دفاع از سلامت و پاکیزگی جنبش کارگری مدتی است که به اشاعه سوء ظن ها و بدبینی ها نسبت به فعالین این جنبش مشغولند.

برای روشن تر شدن موضوع لازم است به دو محور اصلی "ایادی و محللین" اشاره شود. نخست این که نویسنده محترم معتقد است که خط رفرمیستی و آنارکوسندیکالیستی بر جنبش کارگری ایران حاکم است و بر این اساس شرایط نفوذ جاسوسان و ایادی امپریالیستها بر جنبش کارگری مهیا می باشد. نویسنده در ادامه نامه سندیکای واحد به هوگو چاوز در زمان سفر احمدی نژاد به ونزوئلا مبنی بر درخواست اعمال فشار چاوز به احمدی نژاد را گواهی بر آگاهی رفرمیستی "این سندیکا به طور خاص و جنبش کارگری ایران بطور عام" قلمداد نموده و به تبلیغ نوشته ای می پردازد که مدتی قبل برهان عظیمی تحت عنوان "جنبش کارگری و نهادهای امپریالیستی" منتشر نموده و در آن ایضا به فعالین جنبش کارگری ایران در مورد خطر سالی‌داریتی سنتر آمریکا هشدار داده بود.^۲ استدلال ساده نویسنده مزبور قابل برخورد نیستند. تا اینجا نویسنده تنها درک دای جان ناپلئونی خود را نشان می دهد و در این سطح هنوز مضحک است. اما همین حکم ساده در عین حال نشان می دهد که "کارگر فقیر" اگر از چیزی کمترین درک را داشته باشد، جنبش کارگری است و زندگی و مبارزه روزمره کارگران.

محور دوم نوشته "کارگر فقیر" که ناگهان آن را از حالت مضحک در آورده و به نوشته ای خطرناک تبدیل می کند گستاخی آن در پرت کردن اتهامات جاسوسی به سوی فعالین جنبش کارگری در بدترین و کریه ترین شکل آن است. او که در عنوان نوشته خود از "ایادی و محللین ایرانی سالی‌داریتی سنتر

آمریکا" حرف زده بود در متن نوشته با بی پروائی تمام و با علم به این که نویسنده مطلب "هوشیاری بیشتر در مورد مسائل جنبش کارگری" در داخل ایران به سر می برد مدعی می شود که "این نویسنده به احتمال قوی با ایادی سالیداریتی سنتر ایرانی تبار در کانادا در ارتباط است." (تاکید از خود نویسنده) این حکم از دو بخش تشکیل شده است که یکی با قطعیت عنوان می شود و دیگری به احتمال طرح می گردد. برای "کارگر فقیر" این قطعی است که سالیداریتی سنتر در کانادا ایادی معینی دارد و او هم آن را به عنوان حقیقتی برای همگان روشن بیان می کند. بعد هم پا را از آن فراتر نهاده و میگوید که نویسنده مطلب "هوشیاری بیشتر در مورد جنبش کارگری ایران" هم به احتمال قوی با این ایادی در کانادا ارتباط است. بنا به ادعای "کارگر فقیر" مطلب "هوشیاری بیشتر در مورد جنبش کارگری ایران" بدون اسم منتشر شده بود^۳ و بر این اساس او نمی توانست از روی نوشته به هویت نویسنده پی ببرد. اما این "کارگر فقیر" ما هم می دانست که اولاً نویسنده مطلب در ایران است و هم می دانست که او کیست. او می دانست که نویسنده ناشناس در ایران است، چرا که اگر وی در داخل ایران نبود برای برقراری ارتباط کذائی با سالیداریتی سنتر نیازی به واسطه در کانادا نداشت و می توانست خود راساً این ارتباط ادعائی را برقرار کند. علاوه بر این "کارگر فقیر" حتی می دانست که نویسنده به زعم وی ناشناس با چه کسانی در کانادا در ارتباط است. کسانی که به ادعای او ایادی سالیداریتی سنترند. و همین امر این نوشته سخیف را از حالت مضحک در می آورد و آن را به نوشته ای خطرناک تبدیل می کند. او نمی توانست از مطالبی که تا به امروز در سطح علنی منتشر شده اند به چنین استنتاجاتی برسد. آن مقاله "انقلابی" آقای برهان عظیمی هم که مورد اشاره "کارگر فقیر" قرار می گیرد جز ردیف کردن یک سلسله اتهامات عمومی حاوی هیچگونه اطلاعاتی درباره فعالین جنبش کارگری نیست. "کارگر فقیر" کارگری ناشناس نیست که به قدرت تحلیلی متکی است، او در دالانهای فعالین کارگری در خارج کشور جا خوش کرده است و "اطلاعات" بسته گریخته خود را از دل این دالانها درآورده است. او عقب مانده ای است که در نقطه ای حساس قرار گرفته است و می داند که چه کسی از داخل کشور با چه کسی در خارج از کشور رابطه دارد و امروز همین اطلاعات را مبنای پرت کردن اتهامات خود قرار داده است. در ادامه خواهیم دید که روش "کارگر فقیر" منحصر به او نیست. او حتی مبدع این روش هم نیست. او فعال سیاسی ساده لوحی است که با سادگی تمام مضمون واقعی این روشها و چهره کریه این خط و مشی را به نمایش می گذارد. "کارگر فقیر" حتی نمی داند که در یک جامعه کمی متعارف ایشان امروز به اتهام افترا باید در دادگاه جوابگو می شد. او موجودیت برجسب زنی خود را مدیون سرنیزه جمهوری اسلامی است که به هر عقب مانده ای امکان آن را داده است که در تبعید در قالب انقلابی و معلم اخلاق قرار گرفته و بدون هیچ گونه واهمه ای از پاسخگوئی به اتهامات خود همچنان با خیال راحت به نشر اکاذیب و تخریب دیگران پردازد.

"کارگر فقیر" حتی به این هم کاری ندارد که زدن اتهام جاسوسی برای آمریکا به یک فعال جنبش کارگری در داخل کشور می تواند به نابودی هستی او و تمام خانواده اش منجر شود. او یک "انقلابی" است و "انقلابی" را باکی از این نیست که مخالف خود را زیر تیغ دشمن بسپارد.

اگر همه مخالفان سالیдарیتی سنتر آمریکا از قماش همین "کارگر فقیر" باشند، سالیداریتی سنتر کار ساده ای در نفوذ به میان کارگران در پیش خواهد داشت. برای چنین نفوذی، سالیداریتی سنتر حتی لازم نیست به تبلیغات مستقیم دست زند و بودجه کلانی به این امر اختصاص دهد. کافی است موفق شود به کارگران نشان دهد که مخالفان آمریکا همین "کارگر فقیر" و امثال او هستند.

افتخار این "بدعت" با کیست؟

دیدیم که "کارگر فقیر" در عین گستاخی و بی پروائی اش، از تفکری بسیار ساده برخوردار است. او در نقطه ای قرار گرفته است و چیزهایی شنیده است و این چیزها را با سادگی تمام و با زمختی ای که نمونه آن را بیش از همه در طرفداران اندیشه صدر مائو می توان سراغ گرفت به تحلیل نشسته است و سرانجام به نشر اکاذیب پرداخته است. اگر این "کارگر فقیر" خود تنها بود، می شد همه این اکاذیب را هم نادیده گرفت. اما چنین نیست. او فقط چهره عریان جریانی را به نمایش گذاشت که سالهاست در خارج کشور در حال تخمیر است. مایه خمیر ترش "کارگر فقیر" را دیگران ریخته اند و به پشتگرمی همین دیگران است که او به راحتی امکان آن را می یابد که به نشر اکاذیب بپردازد و آن را با انقلابیگری اشتباه بگیرد. بیچاره "کارگر فقیر" ما. او البته خود سعی می کند سرنخی از منبع الهام خود به دست دهد و رجوع به مقاله آقای برهان عظیمی را توصیه میکند. مقاله آقای عظیمی اما اولین مقاله و حتی مهم ترین مقاله در این زمینه نیست. نگاهی به مقاله آقای عظیمی نشان می دهد که او نمی تواند این اختراع را به نام خود ثبت کند. مطلب "کارگر فقیر" در اول فوریه و متعاقب مطلب "هوشیاری بیشتر در مورد مسائل جنبش کارگری" منتشر شده است. مقاله آقای عظیمی هم تاریخ اول ژانویه سال ۲۰۰۷ را بر خود دارد. علاوه بر آن مقاله آقای عظیمی چیزی جز سرهم بندی کردن مجموعه ای از نظرات یک ضد امپریالیست استخوان خورد کرده نیست که به کار همیشگی خودش که افشای "توطئه های امپریالیسم" باشد مشغول است. آن نوشته ای است در امتداد دیگر نوشته های آقای عظیمی که این بار در تفاوت با نوشته های دیگرش به کشف این توطئه ها در جنبش کارگری نشسته است. برای کسی که اظهار نظرهای پیشین آقای عظیمی نسبت به جنبش کارگری را دنبال کرده باشد درک این نکته دشوار نیست که این بار ایشان با جسارت به قضاوت درباره جنبش کارگری نشسته است. در اظهار نظرهای پیشین نسبت به جنبش کارگری ایشان همان خضوع و فروتنی شاخص جریانات خلق گرا را از خود نشان میداد که هنوز در صدد "پیوند با طبقه" هستند. آقای عظیمی در آن مطلب افشاگرانه دیگر قیدها و

احتیاطهای لازم یک جویای پیوند با طبقه را کنار گذاشته است و در عین افشای سازمانهای امپریالیستی به نقد جنبش کارگری نیز نشسته است. کاری که "کارگر فقیر" نیز می کند. با مشاهده حرکت آقای عظیمی این سوال طرح نمی شود که آیا او این بحث را باز کرده است یا نه. این سوال طرح می شود که چه شده است که آقای عظیمی لحن دیگری را در برخورد به جنبش کارگری در پیش گرفته است و چه چیزی به او این پشتگرمی را داده است؟ هیچکدام از اینها افتخار گشایش باب این بحث را نمی توانند به خود اختصاص دهند. این پوست خربزه را کس دیگری پیش پای اینها انداخته است.

تغییر لحن آقای عظیمی و اکاذیب "کارگر فقیر" هر دو البته نشان دهنده تغییری کیفی در رابطه این بخش از چپ خارج کشور نسبت به جنبش کارگری ایران هستند. اما هیچکدام نه آن روشنی لازم را در سطح تحلیلی دارند و نه حتی آب بندی شده اند. در عین وارد کردن اتهام به فعالین جنبش کارگری و نشر اکاذیب، این موضوع در هر دو نوشته آشکارا به چشم می خورد که امر اصلی شان مبارزه با امپریالیسم است و جنبش کارگری هم امروز به عنوان عرصه ای از تداوم این مبارزه در مقابل آنها قرار گرفته است. چنین نقطه نظرانی نه از نظر تحلیلی می توانستند به تغییری کیفی در رابطه این چپ و جنبش کارگری منجر شوند و نه از نظر زمانی چنین بودند. تاریخ آغاز این داستان سپتامبر ۲۰۰۶ است و افتخار آغاز آن نیز منحصرأ به رضا مقدم تعلق دارد.

"خطر فساد جنبش کارگری ایران را تهدید می کند."^۴ این جمله اول نوشته رضا مقدم است که عنوان "خطر فساد در جنبش کارگری ایران" را دارد. یعنی نوشته در همان آغاز هم در تیترو هم در جمله اول دوبار "خطر فساد در جنبش کارگری ایران" را طرح میکند تا خواننده از همان آغاز خود را با این خطر روبرو ببیند. اینجا دیگر جنبش کارگری نقطه شروع و مرکز تحلیل است. بر خلاف برهان عظیمی که در مبارزه با امپریالیسم به دنبال اهداف سیاسی خویش است، رضا مقدم در جنبش کارگری این اهداف را جستجو می کند. تنها چنین نقطه عزیمتی است که امکان ایجاد آن چرخش را فراهم می کند. یک چپ ضد امپریالیست ممکن است به انتقاد حتی تند سیاسی از جنبش کارگری بنشیند. اما تنها کسی که خود را در درون جنبش کارگری می داند جرات صدور چنین حکمی را به خود میدهد. بی پرواترین منتقدان جنبش کارگری ایران در سالهای اخیر را فعالان لغو کار مزدی تشکیل می دادند. آنها از هیچ دشنامی به فعالین راستین جنبش کارگری خودداری نکردند و کوچکترین ابائی از آن نداشتند که در بحبوحه مبارزات کارگران شرکت واحد آنها را به ترک سنگر خود فرا بخوانند. با این حال آنها هیچگاه به خود اجازه ندادند که چنین بی پروا از "فساد جنبش کارگری" حرف بزنند.

"کارگر فقیر" محصول هنر پیکرتراشی رضا مقدم است. به این نوشته باید با تفصیل پرداخت و سیر حرکت رضا مقدم قبل و بعد از این نوشته را بررسی کرد تا اولاً روشن شود که معنا و مضمون واقعی این موضعگیری چیست و دوماً تأثیرات آن بر جنبش کارگری چیست و پرداختن یا نپرداختن به آن از چه جایگاهی برخوردار است و سوماً آینده قابل پیش بینی این حرکت چیست. به خود نوشته بپردازیم.

رضا مقدم معتقد شده است که "خطر فساد جنبش کارگری ایران را تهدید می کند". قبل از پرداختن به دلایل او نخست کمی تامل در خود این حکم لازم است. این حکم از دو گزاره تشکیل شده است که هر کدام از آنها در خور توجه و دقت کافی است. گزاره نخست "فساد" است. در اینجا دیگر صحبتی از چپ و راست، رفرمیسم و انقلابی، سوسیالیسم و آنارشیسم و امثالهم در میان نیست. مقوله سیاست کنار گذاشته شده است و مقوله پیشا سیاسی اخلاق به جای سیاست قرار گرفته است. تا اینجا این حکم این خاصیت را دارد که به یک نگرانی بیش از نگرانی های متداول سیاسی دامن زند. اینجا دیگر یک فعال مثلا گرایش چپ نیست که نگران رشد گرایش راست باشد. نگرانی طرح شده در این واژه قرار است مرزهای بین چپ و راست و انقلابی و رفرمیست را کنار گذاشته و کل جنبش کارگری را مخاطب قرار دهد. چرا این جایگزینی صورت گرفته است و چه کسانی هدف واقعی این جایگزینی اند بعدا خواهیم دید. اما از همین نقطه ظاهرا فرا تر از گرایشات که به قضیه نگاه شود، روشن است که کل جنبش کارگری مخاطب قرار دارند و منطقا هم "جنبش کارگری ایران" گزاره دوم حکم را تشکیل می دهد.

بر اساس این حکم نه این یا آن دسته و گروهبندی و گرایش بلکه کل جنبش کارگری ایران در معرض خطر فساد قرار دارد. صحبت حتی بر سر فی المثل خطر رهبران فاسد هم نیست. خیر. رضا مقدم کل جنبش کارگری ایران را در معرض خطر می بیند و از همین رو در ادامه همین پاراگراف اول با طرح نام اتحادیه همبستگی لهستان به روشنی منظور خود را از خطر فساد بیان می کند. بنا بر این طبق نظر او خطری از نوع خطر اتحادیه همبستگی لهستان امروز جنبش کارگری ایران را تهدید می کند.^۵ تا زمان انتشار این مقاله مجادلات در جنبش کارگری و در صفوف چپ حول مقولات سیاسی دور می زد. حتی آن کسانی هم که گاه و بیگاه و عمدتا بیربط به یاد تقارن سازی در جنبش کارگری ایران و اتحادیه همبستگی لهستان می افتادند اولاً وجه سیاسی ماجرا را در نظر داشتند و ثانيا آشکارا مخالفین خط و مشی خود را هدف قرار میدادند. رضا مقدم این هر دو را کنار می گذارد. او "فساد" و "جنبش کارگری ایران" را در کنار هم طرح می کند و این بدعت میمون را به نام خود ثبت میکند. باید روشن باشد که چنین بدعتی در هر صورت قبل از هر چیز نتایجی بزرگ برای بدعت گذار خواهد داشت. درستی یا نادرستی این حکم البته نتایجی کاملا متفاوت خواهند داشت. اگر ارزیابی رضا مقدم درست باشد و حقیقتا چنین خطری جنبش کارگری ایران را تهدید می کند باید به او تبریک گفت و درایت سیاسی او را ستود که با تشخیص به موقع این خطر مهلک به رفع آن همت کرده است. اما اگر چنین نبود چه؟ آیا به این هم فکر کرده است؟

خطر، توهم خطر یا اقدامی نقشه مند؟

خواننده ای که با اعلام خطر "فساد در جنبش کارگری ایران" روبرو شده است قطعاً در انتظار تبیینی محکم و قابل اتکا است. ابعاد موضوع و تاثیرات آن بر عمل فعالین سوسیالیست و چپ در درون جنبش کارگری به طور ویژه و بر کلیه فعالین صدیق جنبش کارگری به طور کلی چنان وسیع است که تبیینی به همان اندازه نیرومند را می طلبد. به نوشتار رضا مقدم مراجعه کنیم و ببینیم که او این خطر را چگونه تبیین می کند.

او بلافاصله بعد از اعلام خطر منشاء آن را نیز معرفی می کند و اعلام می دارد که "دولت آمریکا قصد دارد تحت عنوان حمایت از جنبش کارگری ایران، این جنبش را فاسد کند تا از این جنبش در خدمت حل و فصل اختلافاتش با رژیم اسلامی استفاده کند و یا در صورت وقوع شرایط تغییر رژیم اسلامی از بروز تحولات اساسی در ایران که فقط از جنبش طبقه کارگر ساخته است جلوگیری کند". او در ادامه مطلب و پس از ذکر فعالیتهای مرکز همبستگی آمریکایی (سالیداریتی سنتر) باز به همین موضوع برمیگردد و آن را بسط داده و هدف "مرکز همبستگی آمریکایی" از تماس با جنبش کارگری ایران و فعالینش را، "شکل دادن به یک جریان آمریکایی در جنبش کارگری ایران" اعلام میکند که "... هدفش تحقق منافع سیاست خارجی آمریکا در قبال رژیم اسلامی باشد." بر اساس نظر وی مرکز همبستگی آمریکایی می کوشد تا جنبش کارگری ایران و فعالین آنرا "فاسد" کند تا نه تنها از مبارزه برای تحقق خواستههای دیرینه طبقاتی خویش باز مانند بلکه به "ابزاری برای دستیابی به اهداف سیاست خارجی آمریکا در قبال رژیم اسلامی مبدل شوند. این فساد است که جنبش کارگری ایران را تهدید می کند." بسیار خوب. آمریکا چنین مقاصدی را در رابطه با جنبش کارگری ایران دنبال می کند و برای آن به ایجاد نهادهای مناسب نیز دست زده است. تا اینجا موضوع روشن است. آمریکا چنین اهدافی را دنبال می کند. اما این نیز روشن است که این هنوز برای تحقق یک هدف کافی نیست. برای تحقق یک هدف نه تنها باید آن را دنبال کرد، بلکه باید همچنین شرایط تحقق و ابزارهای تحقق آن را نیز به وجود آورد. با سالیداریتی سنتر می توان چنین هدفی را دنبال کرد، اما نمیتوان آن را تحقق بخشید. جنبش کارگری یک طبقه میلیونی بازی استراتژی الکترونیکی نیست که بتوان با کنترل از راه دور مسیر آن را عوض کرد. باید ابزارهای این تحقق را در خود ایران نیز داشت. از این نقطه به بعد بحث از جنبه کلی خارج شده و این سوال طرح میشود که آیا امکان موفقیت این طرح وجود دارد یا نه. صرفنظر از دقت یا عدم دقت ارزیابی نیات آمریکا، در این حکم کلی تردیدی نیست که بالاخره دخالت هر دولتی در حیات اجتماعی کشورهای دیگر اساساً هدف تامین منافع خود را مد نظر دارد و این برای تنها ابرقدرت موجود در دنیا به طریق اولی صادق است. تاکید بر این امر اما هنوز گویای هیچ چیزی در مورد امکان یا عدم امکان تحقق آن نیست.

رضا مقدم از طرح این بحث هدفی را دنبال میکند که این درجه از امکان خطر هنوز آن هدف را تامین نمیکند. او تا اینجا به اهداف آمریکا و ابزارهای آن و شرایط عمومی سیاسی حاکم بر ایران پرداخت تا

نشان دهد که "فساد" حقیقتاً جنبش کارگری ایران را تهدید می کند. اما او بر این حقیقت واقف است که خطر اصابت شهاب آسمانی مانع رفتن هیچ کس به پیک نیک آخر هفته نمی شود و خطر مرگ در رانندگی نیز مانع از آن نیست که روزانه بر تعداد اتومبیل ها افزوده می شود. احتمال این خطر باید چیزی بیش از اینها باشد تا بتواند سرمنشاء تغییرات مورد نظر رضا مقدم شود. و برای این دومی تحلیلی از زمینه های اجتماعی و نیروهای درگیر در مبارزات اجتماعی نیز لازم است. پاسخ رضا مقدم در این زمینه نشان میدهد که او نظرش را نه بر مبنای واقعیات اجتماعی جامعه ایران و وضعیت جهان معاصر بلکه با تمایل دولت آمریکا تعیین میکند. در همان ابتدای نوشته او با نشان دادن مورد لهستان دهه هشتاد قرن بیست و اوکراین و گرجستان معاصر می گوید که آمریکا چنین موفقیت‌هایی هم داشته است و به طور ضمنی میخواهد همین را در مورد ایران هم تلقین کند. ورود وی به بحث نیز از همین زاویه است.

رضا مقدم نخست به سابقه تلاشهای مشابه آمریکا در دوران شاه و شکست این تلاشها می پردازد و دو دلیل را برای این شکست بر می شمرد: یکی چپ و سوسیالیست بودن فعالین جنبش کارگری و دیگری حمایت آمریکا از دولت شاه. "جنبش کارگری ایران که همواره در اپوزیسیون رژیم سلطنتی قرار داشت بنا به تعریف نمی توانست هوادار سیاستهای دولت آمریکا باشد. به همین اعتبار در زمان شاه ایران فاقد اپوزیسیون طرفدار دولت آمریکا بود زیرا اعتراض به رژیم شاه از اعتراض به دولت آمریکا جدایی ناپذیر بود. اما امروز چنین نیست." این اظهارات برای آن نیست که شکست ناپذیر بودن آمریکا را زیر سوال ببرد و با یادآوری آن نمونه ناموفق ثابت کند که میشود با تلاشهای آمریکا مقابله کرد. برعکس. یادآوری شکست آمریکا برای نفوذ در جنبش کارگری ایران در زمان شاه نزد رضا مقدم گذرگاهی است برای طرح این که این بار آمریکا حقیقتاً شانس موفقیت دارد. او شرایط امروز را با دوران شاه متفاوت می داند و این تفاوت از نظر او در این است که " اکنون اپوزیسیون بودن و آمریکایی بودن تواما امکان دارد و در جناح راست سیاست ایران که شامل سلطنت طلبان هم میشود جریانات طرفدار آمریکا بسیار است و حتی می توان سازمانها و افرادی را یافت که سابقاً چپی بوده اند. به همین دلیل از نظر دولت آمریکا، اگر می توان اپوزیسیون طرفدار دولت آمریکا داشت پس می توان جنبش کارگری طرفدار آمریکا نیز داشت. این مبنای امید دولت آمریکا در موفقیت برای فاسد کردن جنبش کارگری ایران و ایجاد یک جریان طرفدار سیاستهای دولت آمریکا در جنبش کارگری ایران است." (تاکیدها از من) این چند خط عمق اغتشاش فکری رضا مقدم و ناتوانی او در درک شرایط امروز ایران را به نمایش میگذارد. اولین جملات این چند خط نظر خود نویسنده است. او معتقد است که امروز " اپوزیسیون بودن و آمریکایی بودن تواما امکان دارد" و در میان این پروآمریکائی ها حتی چپی های سابق را هم می توان یافت. اما او جرات ادامه بحث را از زبان خود ندارد و ناگهان با یک چرخش کوچک قلم عبارت "از نظر دولت آمریکا" را وارد تحلیل خود میکند و درست آنجا که باید نظر خود را به صراحت اعلام کند، از

اعلام صریح آن طفره می رود تا مورد این اتهام قرار نگیرد که گفته است " می توان جنبش کارگری طرفدار آمریکا نیز داشت". حاشا و کذا. رضا مقدم چنین حرفی را نزده است. بلکه او گفته است که "از نظر دولت آمریکا" چنین امکانی وجود دارد. یکی نبود که به او بگوید که نظر خود شما چیست؟ آیا از نظر شما هم همین امکان وجود دارد یا نه؟ اگر این امکان وجود دارد، پس چرا آن را از طرف خود اعلام نمیکنند؟ و اگر وجود ندارد پس چرا آن را طرح میکنند؟ پاسخ به این سوال روشن است: رضا مقدم تحلیل خود را از روندهای عینی مبارزه طبقاتی استنتاج نمیکند، از تمایل دولتها و قدرتهای جهانی نتیجه میگیرد.^۱ او بحث خود را هم بر همین مبنا ادامه میدهد. برای او تمایل و یا نظر آمریکا در حکم امکان موفقیت این "پروژه" است. چرا؟ برای این که در زمان شاه نمی شد هم اپوزیسیون بود و هم آمریکائی و امروز اپوزیسیون بودن و آمریکایی بودن تواما امکان پذیر است. این تنها "استدلال" اوست. اما این امر بدیهی تر از آن است که نیازی به تاکید داشته باشد. سالهای سال است که در ایران می توان هم اپوزیسیون بود و هم آمریکائی. این را فقط امروز و فقط تحکیم وحدتی ها و فمینیستهای دیر آمده نیستند که نشان میدهند. از همان آغاز حکومت جمهوری اسلامی امکان اپوزیسیون بودن و آمریکائی بودن وجود داشت. این بحثی است مربوط به اپوزیسیون به طور کلی. سوال این است که ربط این ماجرا به جنبش کارگری چیست؟ آیا میتوان این بحث را مستقیما به جنبش کارگری هم ربط داد؟ پاسخ رضا مقدم به این سوال مثبت است. او با بسط مستقیم این امکان به "جنبش کارگری طرفدار آمریکا" نشان میدهد که نه از جنبش کارگری سر در می آورد و نه از قدرت سوسیالیسم در آن آگاه است. او البته مدام از "گرایش چپ و سوسیالیستی" داد سخن میدهد. اما این تکرار مداوم "گرایش چپ در مقابل گرایش راست" برای او بیشتر مصداق مفاتیح الجنان مومنین برای دور کردن اجنه از خود را دارد تا نشانی از درک روندهای واقعی مبارزه طبقاتی.

او میگوید در زمان شاه نمی شد هم ضد شاه بود و هم آمریکائی. چرا که آمریکا حامی رژیم شاه بود و همین هم کافی بود. امروز اما میتوان هم ضد رژیم بود و هم آمریکائی برای این که آمریکا در صف مقابل رژیم اسلامی قرار دارد. این جوهر استدلال خود رضا مقدم است که با تمایل آمریکا برای ایجاد جنبش کارگری طرفدار آمریکا جمع می شود و نزد وی به خطر "فساد" تبدیل میگردد.

تصویر رضا مقدم از سیاست و مبارزه طبقاتی تصویری بدوی است. در صحنه ای که او می چیند سیاست به یک معادله سه جانبه یا سه ضلعی آمریکا- رژیم- اپوزیسیون تقلیل می یابد و جنبش کارگری هم دست بسته اسیر این مثلث برمودا است. در این تصویر مبارزه طبقاتی کاملا از صحنه حذف شده است. بسته به رابطه این سه ضلع با همدیگر میتوان در هر کدام از آنها قرار گرفت و حالا که آمریکا و اپوزیسیون هر دو علیه رژیم اند پس میتوان نتیجه گرفت که میتوانند با هم یکی باشند و از اینجا هم میتوان به این نتیجه رسید که "جنبش کارگری طرفدار آمریکا" هم امکانپذیر است. در این تصویر نه اثری از طبقات است و نه از رابطه کار و سرمایه. نه قانون کاری مشاهده می شود و نه نئولیبرالیسمی. نه

بیکاری ای هست و فقری و نه ثروت بیکرانی در دست اقلیتی قلیل. تصویری است بغایت ساده که یادآور ملای دهی است که با کشیدن عکس مار موفق به راندن معلم از ده شد.

در این دستگاه تحلیلی ساده است که او قادر می شود عباراتی از قبیل "جنبش کارگری طرفدار آمریکا" و "می توان هم اپوزیسیون بود و هم پرو آمریکائی" را با لاقیدی تمام نسبت به طبقه کارگر ابراز دارد. او متوجه نیست که همان استدلال او در مورد عدم اقبال کارگران نسبت به آمریکا به دلیل حمایت‌های او از شاه را می توان در شرایط حاضر نیز به طریق اولی به کار گرفت. از نظر او این که آمریکا در رأس سیاست‌های نئولیبرالی جهانی قرار دارد و نیروهای پرو آمریکائی مورد نظر او در اپوزیسیون از قضا بر ایجاد یک دمکراسی بازار آزادی ناب تاکید دارند و از راست ترین زاویه خواستار حذف همین قانون کار فعلی و همه سوبسید های دولتی اند، نقشی در تحلیل ایفا نمی کند. گویی برای رضا مقدم شدت و حدت تضادهای طبقاتی به عاملی قابل صرفنظر کردن تبدیل شده است. او حتی قادر به تشخیص این نکته نیست که پایه مادی همان "گرایش چپ" مورد نظرش را نیز در همین مبارزه طبقاتی باید جست و نه در تعداد فعالین سوسیالیست. این تعداد می تواند بسته به همان شرایط مادی کم یا زیاد شود. عمق پیشرفت سرمایه داری در ایران که در آن از یک سو استثمار بیرحمانه و بیحقوقی مطلق کارگران و از سوی دیگر اتحاد شوم رژیم سیاسی و همه جریانات نئولیبرالی به عمیق ترین تضادهای طبقاتی منجر شده اند و همین تضادهای عمیق طبقاتی اند که در وسیع ترین سطحی به رادیکالیزه شدن جنبش کارگری و طبقه کارگر می انجامند، در تحلیل او کاملاً غایبند. بر همین اساس او متوجه نیست که گرایش به آمریکا در درون جنبش کارگری تنها به معنای مخالفت با رژیم اسلامی نیست. این در عین حال به معنای گرایش به سرمایه داری لجام گسیخته ای نیز هست که آمریکا پرچمدار جهانی و نماینده شاخص آن است. گرایش به آمریکا برای یک رهبر عملی جنبش کارگری در ایران امروز یعنی مرگ سیاسی و بی آبرویی مطلق. کافی بود رضا مقدم نگاهی به تلویزیونهای آمریکائی می انداخت و می دید که چگونه نمایندگان همه نیروهای اپوزیسیون مورد اشاره اش برای ظاهر شدن بر این صفحات دست و پا می شکنند. و این را هم میدید که آمریکای قدر قدرت با همه امکانات مالی و تبلیغاتی اش تا به امروز موفق نشده است حتی یک و فقط یک رهبر جنبش کارگری را محض نمونه هم که شده بر صفحات تلویزیونش بیاورد. اما به همان اندازه مهم این که ایشان با لاقیدی تمام چشم بر این حقیقت خیره کننده در ایران امروز می بندد که با رشد میلیونی طبقه کارگر از یکسو و بیحقوقی و فلاکت و بردگی مطلق آن از سوی دیگر، با شدت گیری تضادهای طبقاتی و تعرضات افسارگسیخته سرمایه داران ایران و جهان به این طبقه از یکسو، و رشد مقاومت و تهدید روزافزون رادیکالیزه شدن صف استثمار شونده‌گان علیه استثمار کنندگان از سوی دیگر، اتفاقاً امکان اتحاد شوم کل دولت و طبقه سرمایه‌دار ایران با همه جناحها و بخشهای ریز و درشتش دست در دست کل سرمایه داری آمریکا و عرب و جهان علیه طبقه کارگر، به طرز غیر قابل قیاسی بیش از امکان سناریوی من درآوردی "جنبش کارگری طرفدار آمریکا" است.

مشکل میشود قضاوت کرد که حکم رضا مقدم مبنی بر وجود "خطر فساد در جنبش کارگری ایران" نتیجه ساده انگاری سیاسی اوست یا برعکس این ساده انگاری سیاسی ابزاری است در دست او برای اعلام آن حکم. به طور قطع میتوان اما گفت که رضا مقدم نه تنها مبارزه طبقاتی را یکسره از تحلیل خارج کرده است، بلکه همچنین با تقلیل اپوزیسیون به اپوزیسیون آمریکائی در سطح تحلیل سیاسی نیز ساده اندیشی خامی را به نمایش میگذارد. این که بخشهایی از اپوزیسیون پرو آمریکائی اند حتی هنوز گویای وضعیت تمام اپوزیسیون رژیم اسلامی نیز نیست. اگر آن اپوزیسیون آمریکائی در صدد اعمال نفوذ آمریکا بر جنبش کارگری است، اپوزیسیون غیر آمریکائی و ضد آمریکائی هم قاعدتا باید مشغول مبارزه برای کاهش نفوذ آمریکا بر جنبشهای اجتماعی به طور کلی و بر جنبش کارگری به طور ویژه باشد. اما این در تحلیل رضا مقدم جائی پیدا نمیکند. چرا؟ به این دلیل ساده که با وارد شدن این پیچیدگی های سیاسی قضیه دیگر با "فساد" قابل توضیح نیست. مساله سیاسی می شود. اینجا دیگر مبارزه آلترناتیوهای سیاسی و طبقاتی است که طرح میشود و این دقیقا آن چیزی است که او از آن اجتناب میکند. رضا مقدم مبارزه سیاسی را ساده می کند و آن را به آن سه ضلعی تقلیل میدهد و مبارزه طبقاتی را یکسره از دستگاه تحلیلی خود کنار می گذارد برای این که بحث "فساد" خود را "مستدل" کند. او در زمین سیاست قادر به حمله نیست. از این نقطه پیشا سیاسی است که میتواند حمله اش را شروع کند.

هدف حمله کیست؟

از این جا که رضا مقدم از سطح تحلیلی خارج شده و پا به ارزیابی مشخص در درون جنبش کارگری می نهد. او نخست به "اطلاعاتی" اشاره میکند که "در حال حاضر در محافل فعالین جنبش کارگری ایران در خارج کشور وجود دارد". "اطلاعات" مورد اشاره وی حاوی هیچ نکته ای در رابطه با فعالین جنبش کارگری نیستند و تماما حول موضوع افزایش فعالیت اپوزیسیون پرو آمریکائی رو به جنبش کارگری دور میزنند. هر سوسیالیست درگیر در مبارزه طبقاتی در ایران به خوبی میداند که رو کردن به جنبش کارگری چند سالی است که در میان جناحهای مختلف اپوزیسیون و پوزیسیون بورژوائی باب شده است. پرو آمریکائی ها باید احمق باشند که این عرصه را از فعالیت خود کنار بگذارند. برای رضا مقدم اما این "اطلاعات" مقدمه ای اند برای آن که در درون جنبش کارگری نیز نیروهای متناسب با این گروهبندهای پرو آمریکائی را کشف کند.

او بلافاصله بعد از این "اطلاعات" به "تحلیل" گرایشات درون جنبش کارگری در این رابطه می پردازد و آنها را در ۵ گروه رده بندی میکند. طبق معمول سنواتی نخست گرایش چپ و سوسیالیست و فعالینش که طبیعتا "علیه تبدیل شدن جنبش کارگری ایران به ابزار اجرای سیاستهای امپریالیستی آمریکا قاطعانه

خواهند ایستاد." مستقل از این که "چپ و سوسیالیست" از نظر رضا مقدم کیست، در صحت این حکم تردیدی نیست. اما نزد رضا مقدم این تاکید برای آن است که اینجا هم رسالت خطیر مورد نظر خود را به گرایش مورد علاقه اش نسبت داده و از دیگران سلب صلاحیت کند. او از اینجا و بلا واسطه نتیجه میگیرد که "به این اعتبار سیاستها و اهداف دولت آمریکا برای ورود و دخالت در جنبش کارگری ایران می تواند تنها بر بخشی از فعالین گرایش راست جنبش کارگری متکی گردد". عجب!! پس آن تاکید بر ایستادگی قاطعانه "گرایش چپ و سوسیالیست" برای این بود که بلافاصله نقش مخالف "گرایش راست" اعلام شود. چرا به اعتبار ایستادگی "چپ" می توان به نتیجه ای برای "راست" رسید؟ از عدم تمایل X به انجام کاری نمی توان تمایل Y به انجام همان کار را نتیجه گرفت. لابد معیار سنجش راست و چپ نزد رضا مقدم در این است که هر چه چپ خواست بکند، راست هم خلافتش را انجام میدهد. این استدلال کودکانه را از کجا آورده است؟ او اگر حقیقتا معتقد بود که در درون جنبش کارگری بخشهایی هستند که به حمایت از آمریکا سمپاتی دارند، موظف بود به بررسی منافع این بخشها می نشست و بر اساس این بررسی نتایج خود را اعلام میکرد. نه این که "به اعتبار" مخالفت "چپ" به چنین نتیجه ای برسد. رضا مقدم فکر میکند که با این کار به "چپ" خدمت و به "راست" ضربه میزند. در حقیقت اما او با این کار اعتبار عمومی جنبش کارگری را به مسلخ میبرد و به این ترتیب هم به چپ و هم به راست این جنبش ضربه وارد میکند. هر چه باشد جناح "راست" جنبش کارگری هنوز جناح راست همان جنبشی است که رضا مقدم خود را متعلق بدان میداند. حس مسئولیت و تعهد طبقاتی ایجاب میکند که اگر هم که رضا مقدم چنین گرایشی را مشاهده کرده است در گام اول و با انواع مختلف کار روشنگرانه به تصحیح آن بنشیند نه آن که بی هیچ گونه شواهدی جار زدن انحرافات کذائی را پیشه کند. در حقیقت این فعالین چپ و سوسیالیست جنبش کارگری اند که از این حرکت رضا مقدم ضربه سنگین تری میخورند. او بحث خود را در لفافه چپ ارائه میکند و این بار را هم بر دوش فعالین چپ جنبش کارگری اضافه میکند که ثابت کنند این نوع نگرش ربطی به چپ و سوسیالیسم ندارد، از ناتوانی نویسنده در درک مبارزه طبقاتی است.

جدا از روش برخورد، اجازه دهید ببینیم که این کدام نیروهای "گرایش راست" اند که قرار است به زعم او پایه های نفوذ آمریکا در جنبش کارگری را بسازند؟ رضا مقدم اوج قدرت تحلیل خود را در این عرصه تخصصی گرایش شناسی اش نشان میدهد. بخشهای مختلف گرایش راست از نظر او اول شامل کسانی می شود که سابقه حمایت از سوسیالیسم اردوگاهی را دارند و هنوز هم خود را سوسیالیست می دانند و سرانجام در قضیه ممانعت از نفوذ آمریکائیه در جنبش کارگری ایران در کنار گرایش چپ هستند. دوم " از هواداران سابق سوسیالیسم اردوگاهی که اکنون لیبرال شده اند و گاردشان در مقابل سیاستهای آمریکا در قبال ایران باز است و یا چندان محکم نیست و بعضا پرو هم آمریکایی هستند." چهارم یک بخش نزدیک به لیبرالها و سوسیال دمکراسی که به دلیل داشتن استراتژی علنی و... به لحاظ

عملی در طرفداری از خط آمریکائی‌ها دچار محدودیت است و نمیتواند پر قدرت ظاهر شود. تا اینجا یعنی هیچ. عده ای مخالفند و در کنار "چپها" و عده ای هم موافقند اما نمیتوانند کاری بکنند. با این حساب باید روشن باشد که اینها نمیتوانند آن منشاء "فساد" مورد نظر رضا مقدم باشند. بعضی هاشان نمیخواهند و بعضی هم نمیتوانند. این از گروههای اول و دوم و چهارم. به غیر از این سه گروه اما هم بخش سومی در تحلیل رضا مقدم وجود دارد و هم یک بخش غیر رسمی که در زمره این گروهبندی‌ها قرار نمیگیرد. در این دو بخش است که باید به سراغ آن عوامل رفت.

بخشهای اول و دوم و چهارم را باید به پای تعارفات بگذاریم. به آن بخش غیر رسمی هم که در حکم سوپاپ اطمینان بحث است خواهیم پرداخت. حرف اصلی رضا مقدم بر سر بخش سوم است که "عناصر کاملاً مستعد برای باز کردن راه نفوذ نهادهای آمریکایی در جنبش کارگری ایران آن بخش از فعالین گرایش راست جنبش کارگری است که تعلق خاطری به هیچ نوع سوسیالیسمی در گذشته نداشته و هم اکنون هم ندارند." این گروه است که آشکارا هدف حمله قرار میگیرد. هم کاملاً مستعد برای باز کردن راه نفوذ آمریکا است و هم تعلق خاطری به سوسیالیسم ندارد. لازم است که بر این موضوع دقیق تر شویم. اما پیش از آن اشاره ای به این امر لازم است که تبیین رضا مقدم از رابطه مستعد بودن برای نفوذ آمریکا و فقدان تعلق خاطر در گذشته به سوسیالیسم تصویری کاملاً وارونه از صف بندی امروز جهان است که ضد آمریکائی‌ترین ضد امپریالیستها را نه سوسیالیستهای سابق و امروز، بلکه اسلاميون تشکیل میدهند. برعکس. بسیاری از سوسیالیستهای سابق امروز به راحتی پذیرای نفوذ آمریکا هستند.

اما مهم تر این که رضا مقدم از چه کسانی حرف می‌زند؟ آیا او امثال حبیب اله لاجوردی‌ها را مد نظر دارد؟ بعید به نظر میرسد. او در مورد "گرایش راست جنبش کارگری" حرف می‌زند و نه در مورد نیروهای راست بیرون این جنبش. اما چرا در اینجا فقط سلبی به تبیین یک بخش از "گرایش راست" مینشیند؟ چرا مثل همه آن موارد دیگر تبیین اثباتی اش را نمی‌دهد؟ میگوید "تعلق خاطری به هیچ نوع سوسیالیسمی در گذشته نداشته و هم اکنون هم ندارند" نمیگوید به چه چیز تعلق خاطر داشته و دارند. علت این تبیین منفی چیست؟ آیا این سوء ظن بیجائی است که او همه نیروهای غیر سوسیالیست را مد نظر دارد؟ و اگر لیبرالها و سوسیال دمکراتها را که او جداگانه از آنها نام میبرد کنار بگذاریم، مگر نه این که این تبیین بیش از همه و در شرایط امروز ایران کارگران مذهبی ای را در بر میگیرد که امروز در صفوف جنبش کارگری به مبارزه برخاسته‌اند؟ کیست که نداند که در میان گروهبندیهای امروز جنبش کارگری در ایران، صرفنظر از پرو رژیم‌ها و تشکلهای دست سازشان، این سندیکای واحد است که به مثابه تنها شکل توده ای کارگران امروز بسیاری از کسانی که تعلق خاطری به سوسیالیسم نداشته‌اند را در خود متشکل کرده است. صرفنظر از این که آیا در این سطور منظور رضا مقدم چنین بوده است یا نه، او در حال دادن آدرس شرکت واحدی هاست. در بخشهای بعدی نوشته خواهیم دید که او ابائی از اشاعه چنین افتراءاتی نسبت به سندیکای واحد ندارد. عدم صراحت او در این لحظه و بر زدن این بخش

اصلی لای بخشهای دیگر جزئی از طرح او برای مبهم تر کردن اذهان است. او میخواهد هم حرف خود را زده باشد و هم بابت این حرف ناچار به پاسخگوئی نباشد. به همین دلیل حرفش را لای ابهامات می پیچاند. بخش پنجم مورد نظر رضا مقدم هم برای ایجاد بیشتر همین ابهام وارد بحث میشود.

بخش پنجم و آخرین بخش در شکلبندی مورد نظر را افراد "ابن الوقت" تشکیل میدهند که در هر جامعه ای وجود دارند و می توانند "فاسد" شوند و "فاسد" کنند. این آن بخشی است که در هیچ گرایشی قرار نمیگیرد و ظاهراً میخواهد جنبه ای جدی و فراگرایشی به بحث بدهد. اما رضا مقدم زیرکتر از آن است که نداند نمیتوان با تئوری "ابن الوقتها" از "فساد جنبش کارگری ایران" حرف زد. او میداند که برای "فاسد" کردن یک جنبش خود "فاسد" کننده ها باید از درجه ای نفوذ بر آن جنبش برخوردار باشند و "ابن الوقتها" از چنین نفوذی برخوردار نخواهند بود. هدف واقعی او همان بخش سوم "فاقد تعلق خاطر به هیچگونه سوسیالیسم" در جنبش کارگری است. ورود "ابن الوقتها" به بحث هم باز کردن دریچه ای برای فرار از بار مسئولیت است. این سوپاپ اطمینانی است که رضا مقدم برای خود تعبیه میکند.

کوتاه سخن اینکه رضا مقدم با حکمی بزرگ آغاز به بحث خطر "فساد در جنبش کارگری ایران" می کند. او با رجوع به سیاستهای آمریکا نسبت به جنبشهای اجتماعی بطور کلی و جنبش کارگری به طور ویژه و سپس با اتکا به تحلیل های عمومی از رابطه رژیم- اپوزیسیون و آمریکا از یک سو و ردیف کردن گرایشات درون جنبش کارگری از سوی دیگر در صدد اثبات "خطر فساد" بر می آید و احتمال شکل گیری یک "جنبش کارگری طرفدار آمریکا" را طرح میکند. سپس که پای بررسی خود جنبش کارگری و زمینه های این خطر به میان می آید به جای ارائه یک تحلیل مشخص از روندهای این جنبش و نشان دادن زمینه های "فساد" در آن گرایش سازی دلخواه همیشگی خود را از سر میگیرد و با نسبت دادن مشخصاتی کاملاً دلخواهی بخشهایی از جنبش کارگری ایران را در قالب "گرایش راست" جا داده و بر صندلی اتهام مینشانند. او نشان نمیدهد که کدام روندها در جنبش کارگری زمینه های "فساد" مورد نظر او را تأیید میکنند و کدام نیروها بر مبنای کدام منافع در این روندها جا میگیرند و قدرت این نیروها برای "فاسد" کردن جنبش کارگری چقدر است. روش وی برای اثبات این خطر بر بررسی واقعیتها و روشن کردن وضعیت نیروها متکی نیست. او به نشر آگاهی در جنبش کارگری نمیدارد، مشغول گل آلود کردن آب است. روش او نشان دادن علاوم بروز این گرایش در درون جنبش کارگری نیست بلکه برانگیختن سوءظن^۷ نسبت به بخشهایی از جنبش کارگری است که به هر دلیل مورد تأیید او نیستند. همین بذر است که در دامن "کارگر فقیر" به بار مینشینند.

در قسمت بعدی نوشته به بررسی دیدگاه رضا مقدم درباره نقش پول در مبارزه طبقاتی خواهیم پرداخت و خواهیم دید که چه کسانی هدف حمله واقعی او قرار گرفته اند.

پایان بخش اول

¹ نوشته حاضر بنا بر سرشت موضوع مورد بحث باید در یک قسمت تهیه می شد. کمبود وقت و اهمیت سیاسی موضوع تقسیم نوشته به سه بخش را ضروری کرد. بخشهای دوم و سوم نوشته حداکثر تا سه هفته بعد از نوشته حاضر انتشار خواهند یافت.

² مطلب "یادی و محللین.." با امضاء مجهول "کارگر فقیر" منتشر شده است. "کارگر فقیر" نیز به شکلی پر حرارت به دفاع از نوشته "انقلابی" آقای برهان عظیمی می پردازد. جدا از این علاقه ویژه نگاهی به مشخصات فایل دو نوشته نشان میدهد که پیوندهایی بیشتر بین دو نویسنده وجود دارد. فایل پی دی اف "کارگر فقیر" در میلینگ لیست های مختلف پخش شده است. فایل آقای برهان عظیمی را می توان از آرشیو سایت "پیک ایران" پیاده کرد. تصویر دیالوگ باکس های مشخصات دو فایل مزبور گویای پیوندی بیش از نزدیکی سیاسی صرف بین "کارگر فقیر" و برهان عظیمی است.

³ بعد ها مطلبی تحت همین عنوان و به امضاء علیرضا ثقفی، ناشر روزنامه راه آینده در سایتها منتشر شد.

⁴ نوشته "خطر فساد در جنبش کارگری ایران" به نقل از نشریه به پیش شماره ۱۶ مندرج در سایت کارگر امروز

⁵ با اعلام اتحادیه همبستگی لهستان به عنوان اتحادیه ای فاسد، رضا مقدم البته در این مورد نیز از مقوله ای غیر سیاسی برای ارزیابی پدیده ای سیاسی استفاده کرده است. بررسی نارسایی این ارزیابی در مورد اتحادیه همبستگی می تواند حاوی درسهایی ارزنده برای جنبش کارگری باشد. اعلام فساد آن اما چیزی را برای فعال سوسیالیست امروز جنبش کارگری روشن نمی کند.

⁶ سالها قبل و در بحث ایجاد تشکل کارگری نیز رضا مقدم و جریان او با استناد به این که بانک جهانی و صندوق بین المللی پول خواستار ایجاد تشکلهای کارگری در صنایع کلیدی اند به این نتیجه رسیده بودند که چنین تشکلهایی به زودی در ایران ایجاد خواهند شد و با نادیده گرفتن قدرقدرتی اوباش رژیم و خانه کارگری ها از آن نتیجه گرفته بودند که مبارزه اصلی بین تشکل بر مبنای دیدگاه مارکسیستی و تشکل بر مبنای جامعه مدنی است که همان نهادهای بین المللی خواستار تشکیلشان بودند.

⁷ رضا مقدم از همان آغاز مقاله اش به تکرار جا و بیجای واژه های "فساد" و "فاسد" مینشیند و بیش از ۲۲ بار این واژه را به کار میگیرد. تکرار واژه "فساد" و "فاسد" قرار است جای خالی استدلال را پرکند. زمانی انگلس گفت که "اثبات وجود پودینگ در خوردن آن است". او نمی دانست که کسانی یافت خواهند شد که اثبات وجود پودینگ را در ادعای مکرر وجود آن جستجو میکنند.